

مطلبی در پاسخ به یادداشت بابک داد؛ چرا نباید در انتخابات مهندسی شده شرکت کرد.



در ابتداء سخنی دارم با خواننده مطلبم در مورد این یادداشت. چندی پیش یکی از دوستانم متنی را برایم ارسال داشت، ناگفته نماند که ارسال این نوشته در چارچوب بحثمان درباره انتخابات و یا انتصابات بوده، که جناب بابک داد ظاهراً نویسنده آن متن بودند. بعد از خواندن یادداشت او متوجه شدم که نویسنده مطلب "رای دادن" را از زاویه ای به خواننده اش توصیه کرده است که دیگران تا کنون نکرده بودند. البته آقای اکبرین در یادداشتی در مورد انتخابات پیشین نمایندگان مجلس، از همین روش استفاده کرده بود. جناب اکبرین با عنوان اینکه "... برای نوشتن نامه بعضی از کاندیدها [مجلس که در لیست امید بودند] باید حتی دستکش بدست کرد". او از جایگاه یک مخالف که راه دیگری برای نجات کشور و ملت نمیبیند، مردم را به رای دادن به امثال پورمحمدی تشویق و ترغیب میکرد. درست بمانند جناب بابک داد، ولی با تاکتیکهای خاص خودش، از دیدگاه یک مخالف، ولی دلسوزانه که راهی برای نجات کشور و ملت نمیبیند، نه فقط مردم را به رای دادن تشویق میکرد بلکه نوعی روحانی را امیدی برای نجات کشور و ملت معرفی میکرد. لذا برآن شدم که نوشته او را به عنوان یک الگوی رفتاری استمرار طلبان در نظر بگیرم، هر چند امکان دارد که ایشان به این جناح وابستگی و یا تمایلی هم نداشته باشد، در چارچوب پاسخگوی دلیل عدم شرکت در انتخابات مهندسی شده را با دوستان در میان بگذارم.

در خصوص یادداشتی از بابک داد، که متن آن را در پایان این یادداشت آورده ام، نکات کوتاهی دارم که به ترتیب در زیر آورده ام.

الف) جناب بابک داد از "جنگ" نابرابر انتخاباتی بین منتخبین مطلبش را شروع کرده و آنرا علت اصلی دفاع از کارکرد روحانی عنوان میکند و به خواننده مطلب خود گوشزد میکند که در گذشته، او انتقادهای بسیاری به روحانی نیز داشته است. اما متأسفانه پیشاپیش، نقد به مطلبش را به عنوان "انگهای" احتمالی دانسته و خود را از پاسخگویی با آنها نوعی میرا کرده است. این روش برخورد و پیش قضاوت کردن نسبت به نقدهای احتمالی و معرفی آنها بعنوان "انگها" چندان صحیح و سازنده نمی باشد.

ب) این اولین مشکل من با روش برخورد و ارائه نظریه "منطقی" و "عقلانی" ایشان بود. اما اجازه بدهید که گرد و غبار بازیهای مهندسی انتخابات را بروبیم و نگاهی، همانطور که او خواسته بود، به سالهای ۹۱ و ۹۲ پروژه هسته ای بیانداریم تا مشکل دوم با یادداشت ایشان را بیان کنم. در آن دوران، جهان به این نتیجه رسیده بود که جمهوری اسلامی بصورت قاطع برای هسته ای شدن و دستیابی به بمب اتمی مشغول کار است. اما توافق هسته ای که بابک داد به آقایان روحانی و ظریف منسوب کرده بود، صورت نگرفته است که ملت ایران خود را مدیون این و آن بداند. هر چند نباید از یاد برد که یک مشت انسانهای "بی بصیرت" برای خود پروژه ای را ساخته و تمام جناحهای نظام از اصلاح طلب تا اصولگرایان، در جهت آن گام برداشته بودند. این نبود که احمدی نژاد آمد تا این پروژه هسته ای را پیش ببرد و یا در زیر زمین خانه اش تولید انبوه اورنیم سازی کند. جنگ طلبی جناح های نظام هم با احمدی نژاد شروع نشده بود. در حقیقت این آیت الله خمینی، رهبر تمامی جناحها نظام، اولین آتش افروزی این نظام بود. از حاشیه بحث که بگذرم، در واقع این آیت الله خامنه ای بود که این مذاکرات را در پشت صحنه پیش میبرد. دو یا سه ماه قبل از انتخابات ریاست جمهوری ۹۲، نمایندگان ایرانی با کارشناسان ۱+۵ به توافق رسیده بودند. حتی وزیر خارج روسیه در کویت اعلام کرده بود که ایران تمامی شرطهای ۱+۵ را پذیرفته است. درست بمانند همین الان، که نمایندگان ایران و آمریکا در وین در حال مذاکره بر سر چگونه پیشبرد توافق هسته ای هستند. آیا شما در مطبوعات و خبرها در این باره چیزی خوانده اید؟ یا آمده است؟ و یا به آن اهمیت لازم را داده اند؟ من نمیدانم ولی آنچه مسلم است مرز بندیهای این توافق ها و حتی نحوه پیشبرد این مذاکرات باید توسط رهبری مشخص و هدایت شود. اما اگر روحانی در سال ۹۲ به عنوان رئیس جمهور نبود، خب آقای ولایتی، وزیر امور خارج آیت الله خمینی و خامنه ای، با تجربه بیش از ۳۷ سال در امور بین المللی، توافقتنامه هسته ای را به انجام می رساند. شما هیچ شکی نداشته باشید که از چارچوب آنچه به توافق رسیده بود چیز کمتری بدست می آورد.

اگر از همین زاویه که آقای بابک داد از ما خواسته تا به آن نگاه کنیم، یعنی رهبر و سپاه تا مراجع تقلید و امامان جمعه، ادامه ای حکومت و بقایشان را مدیون تیم حسن روحانی بدانیم، باید گفت نه عزیز جان، "درایت" آقا بوده است. نمونه این درایت را هم اکنون در وین در حال مشاهده هستیم. او بخوبی میداند که ترامپ به اصول انسانی توجه چندانی ندارد و مردم آمریکا نیز آمادگی کافی برای مداخله نظامی در ایران را دارند. پس باید به نوعی "نرزش قهرمانه" دیگر از خود نشان دهد تا حیات نظامش بخطر نیفتد.

ت) نمیدانم چرا داد بیان میکند که؛ "... برای همین اپوزیسیون سنتی خارج از کشور، از روحانی ها و خاتمی ها متنفزترند تا از احمدی نژادها!". این یک تصور توهمی بیش نیست. اول ایشان با استفاده از کلمه "سنتی" در مقابل اپوزیسیون، دوباره از همان روش قبلیش استفاده کرده است تا راه نقد را بر خودش ببندد تا مشخص نشود که منظور ایشان از اپوزیسیون سنتی چیست. از سوی دیگر اینطور وانمود میکند که این "خارج نشینها هستند که متنفزترند از روحانی ها، خاتمی ها تا احمدی نژادها. چگونه ایشان به این "اصل" و "واقعیت" رسیده اند آشکار نیست ولی قطعاً در اشتباه هستند و یا با مخالفان نظام در ایران نه ارتباطی دارند و نه از آنها خبری! من و خیلی از افرادی که اساساً با نظام تضاد غیر قابل حل، اگر بتوانم اینطور بخوانمش، داریم، هرگز از افراد متنفز نیستیم. ما از عملکرد افراد ناراضی و یا اعصابی و در نهایت معترض هستیم. احمدی نژاد در ادامه حیات جمهوری اسلامی به همان اندازه که روحانی و خاتمی نقش عملی داشته اند، نقش داشته است. اینکه احمدی نژاد با دهان گشاد حرف میزد، تفاوتی در سیاست گذاری و برنامه های خارج از کشور جمهوری اسلامی نمی گذاشت. جناب بابک داد و بعضی از دوستان که مردم را بنا به دلایلی دعوت به شرکت در انتخابات میکنند، تصور میکنند که رئیس جمهور نقشی در تبیین سیاستهای خارجی، قوه قضائیه، نیروهای امنیتی، ارتش، سپاه، شرکتهای کلان مثل قرارگاه خاتم الانبیا و آستان قدس رضوی و ... دارد.

دولت حتی توانایی تصویب قوانین بدون هماهنگی با بیت رهبری را ندارد. شورای نگهبان و شورای تشخیص مصلحت نظام میتواند هر قانونی را که آنها در مجلس بتصویب برسانند، میتوان مسدود کند. همان داستان "حکم حکومتی" در زمان دولت و مجلس ششم اصلاحات به ریاست آقای کروبی، را همه شنیده ایم. یعنی تمام این نهادها، مجلس و ریاست جمهوری، تدارکاتچی برای توجیه ادامه قدرت ولایت مطلقه فقیه بیش نیستند.

پ) با عنوان کردن مذاکرات به آن صورتی که آقای بابک داد به ما ارائه داده اند، بله باید به آقایان روحانی و ظریف پاداش داد، نه بخاطر اینکه راه نفس این حکومت را باز کردند، بلکه موجب شدند که کشور وارد جنگ خانمان سوزی دیگری نشود. اما آقایان روحانی و ظریف چرا ناسزا و تهمت و ناسپاسی بسیار از جناح مقابل دریافت میکنند، این مطلبی است که ایشان باید از آنها بپرسد نه از شخص دیگری! آنچه من و امثال من میتوانیم بگوئیم این است که آقایان روحانی، رفسنجانی، خاتمی و ... خودشان بخش مهمی از بدنه این نظام بوده اند. آنها در شورای امنیت "ملی"، عضو بوده و شریک جنایت و مشکلات پروژه هسته ای هستند. آنها چرخ دندهای سیاست گذاری و اجرا این پروژه بوده اند. از نظر من آنهایی که این پروژه را پروراندند، به اجرا درآوردند و ادامه داده اند، همه و همه مجرمان و مسببین بدبختیهای ملت هستند. جناب بابک داد، اگر گمان میبرد که آقایان رفسنجانی، خاتمی، روحانی از این پروژه اطلاعی نداشتند، آنرا پروراندند و به ادامه آن هم کمک نکردند، خب میتوان گفت که دست مریزاد. اما اینکه آنها مذاکرات هسته ای را آنطور که میخواستند پیشبرند، یا تمام چارچوب توافق شده را ترسیم و به اجرا درآوردند، بنظر من توهمی بیش نیست و رسیدن به برجام، هیچ امتیازی برای این و آن جناح نظام ایجاد نمیکند. فقط ثابت میکند که رهبران و دست اندرکاران این نظام بیشتر خائن به ملت هستند تا بی کفایت. در نتیجه باید به جناب بابک داد گفت که عزیز جان، شما اگر طرفدار روحانی و آنهای دیگر نیستید، بسیار خوب است، اما انصاف بدهید که چشم خودت را بر روی خیلی از وقایع و حقیقتها بسته آید.

ث) جناب بابک داد میفرماید که "پاسخ روحانی و دولتش، از طرف حکومتی که با همّت آنها دارد نفس می کشد، این بود که رهبر پر اشتباه، دیروز بنشیند و آدرس های «یک نامزد خاص» را به مردم بدهد و به روحانی طعنه و کنایه بزند!". من میگویم عزیز جان چه موقع رهبر جمهوری اسلامی، از زمان خمینی تا کنون، اینچنین نکرده است؟ اینکه رهبر چقدر قدر شناس است، مطلب جدیدی نیست، ملت ایران چه خدمتها که به این نظام و رهبران آن نکرده اند، اما چه توهینها و خیانتها از آنها دیده است. اما آقای روحانی هر چه از آنها دریافت میکند، ربطی به من و شما ندارد، آنچه به من و شما مربوط است این است که آیا آقای روحانی و دیگرانی که یاد کردید برای رسیدن به حق حاکمیت ملت کاری کرده اند؟ یا حداقل در آن جهت قدمی به پیش برداشته اند؟

اینکه ایشان می فرماید که؛ "خاصیت روح متکبر و خودکامه ی رهبر است ... " چنین و چنان میکند، تنها مشکل ملت ایران نیست. مشکل مهمتر ملت ایران این است که کاندیدهای ریاست جمهوری، اعتقاد و اعتبار خودشان را از فرمانبری از این رهبر متکبر و خودکامه میگیرند و بر آن نیز تاکید میکنند و بعضی "روشنفکران این انتصابات که با رقابتها مهندسی شده برگزار میشود را به عنوان روزنه ای برای آزادی و حق حاکمیت ملت به جهانیان و مردم ایران معرفی و بیان میکنند. چه فرقی خواهد کرد که احمدی نژاد، گاندی و مندلای رئیس جمهور ایران شود!!! وقتی که توان قانونی برای اجرای طرح ساده اصلاح مطبوعات را نداشته باشند. حتی اگر مجلس طرحی را هم تصویب کند که حق حاکمیت ملت را به نوعی برسمیت بشناسد، دو نهاد "قانونی"، شورای نگهبان و شورای تشخیص مصلحت نظام، آنرا میتوانند بصورت قانونی در مقابل قیله ولایت مطلقه فقیه ذبح کنند. تازه نباید فراموشمان شود که آنهایی که قرار است "ناجیان ما باشند، در همان ابتدای کاندید شدنشان اعلام کرده اند که آنها تضمین کنندگان این نظام و قانون اساسی آن هستند و از ولی فقیه یا قدرت مطلقه، اطاعت مطلق خواهند کرد. این چه توهمی است که ما باید در انتظار "فهرمان" باشیم؟ چرا در تاریکی بدنبال چراغی می گردیم؟ اگر در تاریکی این نظام چراغی

می‌بود، همه بدون هیچ مشکلی می‌توانستند آنرا ببینند. مشکل آن است که این نظام بارها و باره ثابت کرده است که قادر به تحول نیست، بارها و بارها این راه رفته ایم و بین بد و بدتر یکی را انتخاب کرده ایم. اما دوباره از ترس احمدی نژادی‌ها به روحانی‌ها و یا دوباره از ترس رئیسی‌ها و قالیباف‌ها به دامن وعده دهندگان توخالی پریدیم. این امام زاده‌ها اگر کور نکنند، تا به حال کسی را شفا نداده‌اند. درست است که بعضی از امام زاده‌ها عقرب و افعی ندارند، اما شفا دهنده هم نیستند. این پرورش خرافه هست که ما دخیل بستن به این امامزاده‌ها را تبلیغ کنیم.

خ) جناب بابک داد از پس آرزوی سرنگونی نظام و داستان "یا علی بکش، من هم روش"، شروع میکند و می‌گوید، "حق این است که می‌گذاشتند اینها با همان فرمان تند، به سوی دره‌ی نیستی می‌راندند و نابود می‌شدند!". اما نه "صد حیف" او، که ما مخالفان نظام خوشحالیم که دیوانگی رهبران نظام تا آن حد نبود که خودشان را بکشند و ملت را بدنبال خود!! نکته ای که جناب بابک داد از آن غافل شده است این است که تمام جناح‌های این نظام درنده خو و متکبر بر یک اصل هم نظرند و آن حفظ نظام "الهی" است. اما آنچه باید به آن اضافه کنم این است که اپوزیسیون، لاقط آنچه که ما می‌شناسیم، مشکل با نظام دارد نه با افراد. آقای خاتمی می‌تواند رئیس جمهور شود و مایه افتخار همه ما ایرانیان، اگر مردم را به حق حاکمیتشان برساند، شود. نه اینکه با وعده "قهرمانی" بیاید و با توجیه "تدارکاتچی" بودن، برود. این را سوزاندن فرصت‌های "طلایی" می‌خوانند نه هوشمندی.

اما در رابطه با این "راننده مست" اول شما بفرمائید که چه کسانی این مست را راننده ماشین ملت کرده‌اند تا ما بدنبال شما از "رام" کنندگان آن تشکر کنیم. تمام آنانی که نام می‌برید در حصر آیت الله منتظری خاموش ماندند و یا امضا کنندگان حکم حصر ایشان بودند. تمام اینهایی که نام بردید اگر در بقدرت رسیدن این راننده مست به رهبری مشارکت نداشته بودند، خاموش ماندند، آنزمانی که می‌توانستند به ملت ایران کمک کنند که دیگر راننده مستی ماشین‌شان را نرانند. دیگر از روحانی نمی‌گوییم که خود فرمانده سرکوب دانشجویان در ۱۸ تیر ۷۸ بود و پیش برنده حجاب اجباری! نه دوست گرامی، جناب داد، این آخری حتی در سبد اولی‌های شما جایی ندارد. همچنین دوست گرامی، نه ما «متنفریم» از اینهایی که پروژه "برجام" را بخوبی اجرا کرد نداریم. اما امیدی هم به این "حقوق دان نظام، برای رسیدن به آزادی و دموکراسی نداریم.

چ) در اینکه رهبر و اساساً تمامی دست اندرکاران این نظام آدم‌های "نمک به حرامی" هستند که هم نمک می‌خورند و هم نمکدان را می‌شکنند، جای تردیدی نیست. این را مردم از همان زمان آیت الله خمینی با پوست و استخوانشان درک کردند. در این گفته جناب بابک داد درباری دست اندرکاران نظام نه شکی است و نه مشکلی، فقط یادشان نباید میرفت که این عارضی است همه گیر در این نظام. هیچ کدامشان از این قاعده نمکدان شکستن، خود را بصورت کامل پاک نکرده‌اند.

باید به جناب بابک داد در ترسیم شرایط جهانی در دوران بقدرت رسیدن آقای خاتمی تیریک گفت و تشکر هم کرد. اما این همان مشکلی است که اپوزیسیون با خاتمی داشت و هم آیت الله منتظری. خوب می‌بود که جناب بابک داد نامه آیت الله منتظری را بخاطر میداشت و یا حداقل آنرا یکبار هم که شده می‌خواند و درک میکرد که همین بندبازی خاتمی بود که دل تحول خواهان را چرکین و نا امید کرد و از صحنه خارجشان ساخت. بعد از آشکار شدن قتل‌های زنجیره و دادگاه میکونوس، فضا بسیار آماده بود که حداقل شورای نگهبان را از قانون اساسی و از صحنه سیاسی خارج کند. اما چه تلخ که با انهمه پشتوانه، ایشان با حکم حکومتی خاموش شدند و عبا بر سر، دست به نوشتن "نامه برای فردا" شدند. شرایط آزمون، سال ۱۳۷۵، هم شبیه سال ۹۲ بود. به خاطر پروژه هسته ای و ساختن بمب اتمی، جهان جمهوری اسلامی را تحت فشار قرار داده بود. راهی بجز نرمش قهرمانانه باقی نمانده بود. اگر در شرایط کنونی جناب بابک داد به امید این است که روحانی، عبا را بر سر نکشد و قلم بدست نگیرد و پا در صحنه بنهد تا حق حاکمیت ملت را باز پس بگیرد، همان اشتباهی را کرده است که تعداد زیادی از هموطنانمان در دهه ۷۰ کرده و آرزوهایشان را با وعده‌ها بر باد داده بودند.

ج) آنچه باید در مورد نوشته جناب بابک داد مورد تایید قرار داد، سرنوشت روحانی است که به صف مغضوبین رهبر خواهد پیوست. اما این داستان نویی نیست، این تکرار سرنوشت روسای قوه مجریه در ایران است. آنچه جناب بابک داد از آن غافل شده بودند همین است که ما، آنهایی که رای ندادن را به عنوان رای دادن به حق حاکمیت ملت در نظر گرفته ایم، بدنبال فرستادن راننده مست به دره تاریخ نیستیم. ما خواهان رسیدن به ایرانی آباد و آزاد هستیم. نه مرگ خامنه‌ای را می‌خواهیم و نه تنفیری از فردی بدل داریم. ما خواهان نابودی استبداد دینی هستیم و با آنانی که حیات این نظام را تضمین میکنند در تضادیم. این نه کینه ورزیست نه توهم گرایی، انتخاب راهی است برای رسیدن به آزادی و دموکراسی.

ح) اینکه گفته میشود، "... روحانی فرد مطلوب من نیست. اما در شرایط موجود می‌دانم که کشور با انتخاب آن نامزدهای مثلاً انقلابی، قطعاً به عقب خواهد رفت"، همان داستان و منطق رنگ باخته انتخاب بین "بد و بدتر" است. فقط مهندسی بهتری شده است. استفاده از افسوس و صد کلام دیگر جناب بابک داد، اصل این منطق بی اساس که بارها به آزمایش گذاشته شده و هر بار مردود تر از دفعه قبلیش موجب هدر رفتن نیروهای مردمی شده است، مطلب نوعی از آن نمیسازد.

در پایان آنچه مرا بر آن داشت تا پاسخ خودم را به متن بابک داد بنویسم، نه انگ زنی و نه تنفیری نسبت به فردی بود. در واقع تشریح اینکه چرا رای ندادن را به عنوان رای به حق حاکمیت ملت میدانم که در مقابل ادامه قدرت طلبی ولایت مطلقه فقیه بوده

است. قدرتی که نه جوابگو به فردیست و نه تمکین کننده خواسته های ملت است. اینکه چند نماینده "مردمی" در مجلس بیایند و یا یک رئیس جمهور "حقوق دان"، "اصلاح طلب" و یا "مردمی" بر سرکار آید، مشکل ملت را حل نخواهد کرد. تاریخ سلطنت این فقها، از خمینی تا خامنه‌ای، نشان داده است که آنها خساراتی را بر این کشور و ملت زده اند که شاید برای بازسازی آنها پنجاه سال کار و تلاش لازم داشته باشیم. اشغال سفارت آمریکا، ادامه جنگ عراق علیه ایران، پروژه هسته ای و از همه بدتر، پروژه امت سازی در مقابل گسستن و نابودی پیوندهای ملت، جز با دستورات و هدایت اتاق فکر و دولت پنهان رهبری امکان ناپذیر نبوده است. نمایندگان مردمی، اگر هم وجود می داشتند، رئیس جمهور تحول خواه اگر هم بر سرکار می آمد، باز برای محدود کردن قدرت ولی فقیه، ناتوان نمی بودند. اینرا بخوبی ما از وقایع دهه ۷۰ آموخته ایم. فلسفه انتخاب بین بد و بدتر، نیز نشان داد که در سیستم ولایت-فقاہتی نه ثمر بخش است و نه توان جلوگیری از تخریبهای نظام و رهبری را دارد. آنچه از این فلسفه و راهکار آن، آمدن بد بجای بدتر، ثابت شده است، جز مردودی مکرر و نابودی و به هدر دادن نیرو و امید مردم چیز دیگری حاصل نشد است. اینکه افرادی چون بابک داد و آنهایی که بدون توجه به آنچه تاکنون اتفاق افتاده است، تحول خواهان را "تندرو"، "انقلابی گری"، "بی درایتی" و یا ... میخوانند، اگر دروغی بزرگ نگفته باشند، اشتباه غیر قابل بخششی کرده اند. چرا که تحول خواهان، خواهان تندروی یا کندروی نیستند، بلکه برای آنها جهت تحولات مهم است نه چندان سرعت آن. سوالهایی که هر فردی میباید از خود بپرسد و بعد از پاسخگویی به آنها، موضوع خودش نسبت به انتخابات روشن سازد این است که؛ آیا انتخاب "بهترین فرد" ممکنه به عنوان رئیس جمهور میتواند، قدرت مطلق رهبری را بکاهد؟ آیا با بسر کار آمدن "بهترین رئیس جمهور" در ایران که معتقد به قانون اساسی بوده و در چارچوب ان قصد "خدمت" داشته باشد آیا میتواند حق حاکمیت مردم را به مردم باز گرداند؟ آیا با انتخاب "بهترین رئیس جمهور" قدرت طلبی سپاه و بیت رهبری در منطقه، جنگ با اسرائیل و آمریکا و بصورت خلاصه با جهانیان را میتواند پایان دهد، یا حتی تأثیری بر آنها میتواند بگذارد؟

مشکل من با این نظام نبود آزادی است، اما آنچه استمرار طلبان از آن دفاع میکنند "خود آزادی" است. وگرنه سالهاست، از ابتدای تاسیس جمهوری اسلامی تاکنون، ملت ایران آزادی خودشان، از پوشش انتخابی شان گرفته تا بیان خواسته ها و حق تصمیم گیری بر سرنوشت شان را از دست داده اند. بنا بر این دلایل است که من پشتیبان خود اعلام میکنم و در کنار آنهایی هستم که با "رای ندادن، رای به حق حاکمیت ملت داده اند".

با مهر

اکبر کریمیان

۹ اردیبهشت ۱۳۹۶

karimian.akbar@gmail.com

تلگرام:

https://t.me/Karimian_Akbar

یادداشت بابک داد

◆ رهنمودهای تازه یک رهبر «نجیب»! ◆

جنگ آنقدر نابرابر است، که در برابر آن نمیتوان چیزی نگفت. حتی وقتی که خودت، دهها نقد به دولت حسن روحانی داری، اما می بینی رقبای او آنقدر کثیف بازی می کنند، با وجود احتمال «انگ»ها؛ ناگزیر می شوی برای روشنگری وارد شوی!

◆ اشهدبالله (شهادتین باید خواند!!) که انتقاد از جناح حاکم، به منزله حمایت از روحانی نیست. انتقادهایم به روحانی را خوانده‌اید. ضمن اینکه روحانی ستاد انتخاباتی دارد و می‌داند چطور از خود دفاع کند!

اما از این زاویه که ما از بیرون مملکت به سال ۹۱ و ۹۲ نگاه می‌کردیم، دنیا پا روی گلوی جمهوری اسلامی گذاشته بود و با توقف فروش نفت، کار نظام تقریباً تمام بود که روحانی آمد و کل نظام و رهبری را از «انهدام» نجات داد!

از این زاویه که ما ناظر اوضاع بودیم، آنها از رهبر و سپاه تا مراجع تقلید و امامان جمعه، ادامه‌ی حکومت و بقای‌شان را مدیون تیم حسن روحانی هستند. و برای همین اپوزیسیون سنتی خارج از کشور، از روحانی‌ها و خاتمی‌ها متفرترند تا از احمدی‌نژادها!

احمدی‌نژاد در حقیقت «نسخه‌ی نابودی» این حکومت بود؛ اگر ادامه می‌یافت.

◆ زمستان سال ۹۱ دنیا با شتاب داشت روند "تحریم‌های فلج‌کننده‌اش" را پیش می‌برد. صادرات نفت ممنوع شد و نمایندگان رهبر، دست به دامان «عمان» شدند تا میانجی‌گری کند.

اگر آن سال غیر از روحانی (جلیلی یا مشایی) رئیس‌جمهور شده بود، حالا نظام اسلامی به «خاطرات» پیوسته بود!

◆ پاداش آن خدمت، و آن مذاکرات سخت که راه نفس این حکومت را باز کرد، چه بوده جز سیل ناسزا و تهمت و ناسپاسی؟ طرفدارش نیستیم، اما انصاف که داریم. چشم که داریم.

پاسخ روحانی و دولتش، از طرف حکومتی که با همت آنها دارد نفس می‌کشد، این بود که رهبر پراشتباه، دیروز بنشیند و آدرس‌های «یک نامزد خاص» را به مردم بدهد و به روحانی طعنه و کنایه بزند!

خاصیت روح متکبر و خودکامه‌ی رهبر همین است که وقتی از طرف احمدی‌نژاد تحقیر و ذلیل می‌شود، به «ناجی خود» طعنه و ظلم روا می‌دارد! کبر و غرورش او را به قهقرا برده و هنوز هم فرق راه و چاه را نمی‌فهمد. در واقع نمی‌خواهد بفهمد! به خدا که باید او را با چاهش تنها گذاشت!

◆ حق این است که می‌گذاشتند اینها با همان فرمان تند، به سوی درّه‌ی نیستی می‌رانند و نابود می‌شدند!

صد حیف که ملتی را به گروگان گرفته‌اند و شاید برای حفظ این سرزمین و مردم از نابودی، دلسوزانی پیدا می‌شوند و نازهای حضرت آقا را می‌خرند و صبر ایوب پیشه می‌کنند؛ تا راننده‌ی مست این اتوبوس را «رام» کنند. و مسافرانش (مردم) را، از بالای سقوط در امان نگه دارند.

اشاره‌ام به خون دلی است که از نزدیک شاهد بوده‌ام آن "سید" اخلاق‌مدار می‌خورد و تحمل می‌کرد تا آسیبی به ایران و ایرانیان نرسد. یا شیخ شجاع کروی و میرحسین موسوی که برای نجات این خلق گروگان از نابودی، خود به «حصر و بند» افتادند.

حالا روحانی که اندکی شبیه به آنهاست، هم دشمنان داخلی دارد. و هم کسانی در اپوزیسیون خارج از او «متنفرند»؛ زیرا این مخالفان به درستی می‌فهمند که او چگونه توانست نظام اسلامی را از «فروپاشی محض» نجات دهد!

◆ سال ۱۳۷۵ هم وضع شبیه سال ۹۱ بود. به خاطر حکم دادگاه میکونوس و مسائل دیگر، دنیا با جمهوری اسلامی در افتاده بود و در زمستان آن سال، ناگهان تمامی سفیران کشورهای اروپایی و قدرت‌های منطقه‌ای از تهران قهر کردند و رفتند!

فشار بیرونی بر حکومت بالا گرفت، اما خاتمی که با رأی بالا انتخاب شد، نظام از نگاه جهانیان «مشروعیت» یافت و از سقوط نجات پیدا کرد!

کینه‌ی خاتمی در دل مخالفانش، بابت آن حضور نجات‌بخشی است که در سال ۷۶ داشت! حالا ببینید که آن رهبر و نظام با «ناجی» خود چه رفتاری دارند؟

◆ روحانی هم به صف مغضوبین رهبر خواهد رفت... شاید هرکسی جای او بود، یک بار برای همیشه این راننده‌ی مست را با «جاده و راه و درّه و چاه» تنها می‌گذاشت تا سزای اینهمه بلاهت و اشتباه و خودکامگی‌اش را ببیند.

سعدی درباره‌ی برخورد با این گمراهان کله‌شوق و خودکامه می‌گوید:

— چاه است و راه و دیده‌ی بینا و آفتاب؛

تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش!

— چندین چراغ دارد و بیراه می‌رود؟

بگذار تا بیافتد و ببند سزای خویش!

◆ شاید کشور با روحانی، مطلوب من نباشد و یا «گند» جلو برود. او فرد مطلوب من نیست.

اما در شرایط موجود می‌دانم که کشور با انتخاب آن نامزدهای مثلاً انقلابی، قطعاً به عقب خواهد رفت. و شاید بیراه نباشد اگر بگوییم این اتوبوس، تازه از سرایش بیرون آمده. و اگر فقط قدمی به عقب‌تر بردارد، ای بسا در شیب سقوط بیافتد و تا ته درّه برود.

افسوس که گروگان این راننده‌ی مست، این سرزمین و مردم بی‌پناش هستند. و رهبران مستبد این حکومت، از این نقطه ضعف، چه «بهره‌ها» برده‌اند!

به هر حال معتقدم مردم، بهترین تصمیم را خواهند گرفت.

بابک‌داد

۶ اردیبهشت ۹۶

تلگرام:

<https://t.me/babakdad/1093>